



تعطیلی شلمچه را به همه جناح‌های سیاسی، فکلی‌های شهرک غرب و روشنفکرهای عزیز تبریک می‌گوییم

اکبر گنجی خطاب به شلمچه: شما از نقش هاشمی در پس پرده سیاست خبر ندارید

در جامعه مدنی برای شلمچه جایی نیست!

خدا حافظ شلمچه از شمع تابناکیت المال



بهشت، بهشت، دنیا بگو شمع

لاله‌ای در نوازش یاران

بهشت! بهشت! دنیا بگو شمع

دوست انحصار طلبم آقای مهاجرانی! سلام و دیدار به قیامت

لایذ اطلاع دارید که اخیراً نسامه‌ای از سوی مسلمان فرهنگه اداره کل مطبوعات داخلی به دفتر شلمچه رسیده که در آن مثلاً سوادری (۱) و قانونی (۲) شلمچه را به مسدود مسئولان گوشزد فرموده‌اند. خانم مهرنوش جعفری که نویگاری جز خواننده شلمچه و یاسفین سوادری خلاف ندرارنده برای دومین بار تامه‌ای را به دفتر نشریه ارسال نموده و در آن به چند مورد از تیرها، غش، عسک، روی جسد و ... نگریسته شمه‌ارهای اخیر شلمچه اشاره کرده‌اند که شلمچه خصوصاً سوادری مطروحه می‌شود، ما شما سخن بگویم چرا که احساس می‌کنم با شما راحت‌ترم. هر چه باشد و هر مریه می‌تواند با هم کنار بیایند. خصوصاً اینکه هر دو در انحصار طلب باشند. امیدوارم خانم مهرنوش جعفری این سخن مرا خدای ناکرده حمل بر توهمین یا تحقیر نکنند. بنده از آن جهت ایشان را مخاطب سخن خود قرار ندهادم که می‌داند یا اولی در مطالب خلاف موازین اخلاقی (۳) خاطر ایشان را بیازارم.

سریبوییم. البته اینها مثل است و هر چند که می‌دانم از فردا مطلب سوادری می‌شود برای خوشگمان تا بر پیشانی نشریاتی بنشانند و رزق حرام در کام زسان و فرزندان خویش کنند یا اینهمه می‌گویم. اضافه می‌کنم که آنچه شد در خصوص حکم ولی است و نه هر سخن که از سوی ایشان صادر می‌شود. در همین مطلب است گفتیم که در بسیاری مباحث فکری و نظری تا سخن ولی به حکم بدیده نشده می‌تواند رأی‌های متفاوت و متخالفی داشت اما آنجا که حکم صادر می‌شود یعنی اگر خلاف بدیهی‌ترین اصول هستی می‌شود یعنی تازی و تازی ... خلاصه اینکه حتی ماست از سایه می‌بینیم. اما فارغ از همه این قضایا بفرمایند که معادلات به ارزش‌ها شلمچه ای که براساس بی‌مقداری است و در آنجا که براساس است؟ اوقات مستقیم در کجای این جمله نهفته است؟ شما تهمتی به ما زده‌اید که باید اثباتش کنید. موفقیه که از آن چنین نتیجه گرفته‌اید که ۱- به دو تیر انتخابی دیگر اشاره کردید. ملت ایران رقص خوبی هستند و آقای خاتمی و مهاجرانی بایند در کانون نویسندگان خوب است به شما یادآور می‌کنم که اینسر دو تیرتیر عیبا از گوینگان نقل شده و چنانکه می‌دانیم - حتی اگر فکر شلمچه نقل فکر نیست. جناب وزیر! اگر چای چای جملهای جرم است چرا فرهنگ توسعه که ماخذ ما در چای این عبارت تمرد مجرم شناخته نشد و حتی تذکری هم به او داده نشد. گوییم که با منطق خنده‌دار شما کفر جرم نیست و نقل فکر جرم است و چای به سجنه کبان که این عبارات را نقل کرده استکر می‌دهید؟ ۲- به طنزی با عنوان اعتراض دیزل "نقد این سخن در فرموده‌اید که چرا سختگیری به نام امیر فیروز که منضمی لایالی حامی به عنوان حامی جامعه مدنی" در این مطلب معرفی می‌شود. بر همه اهل مطبوعات و رفقین است که هر چه از نظر شما در خصوص اینجگانه نقل می‌شود حکم مطابق فرقی می‌باشد. اگر قرار باشد که مورد عقاب قضاوت شود که در هدیگه قضاوت شده تا حالا می‌بایست تمامی نویسندگان کل ایران از این مریه کردید. جناب وزیر! دوست اصلا گریه می‌کنم از این

باز به این برخورد شما خود مؤید این نیست که عصری چون امیر فیروز حاسی این جامعه اندک است. کسانی که حتی نقد جامعه مدنی را به رزق حرام در کام زسان و فرزندان خویش کنند یا اینهمه می‌گویم. اضافه می‌کنم که آنچه شد در خصوص حکم اسلامی‌اش معمولاً جایبی برای تنفس سقاقلین باز می‌کنند آیا این است تحمل متخالفین که مطلبی طایر به عنوان مورد محسوب کنید؟ ۴- موارد دیگر مورد اعتراض شما هم از همین قماشند. اینکه در گشودای از نشریه آمده است "جامعه مدنی یعنی رقصی در روز و شب‌ها اشاره به زمان و مکان خاصی دارد و اتفاقاً سنوانالی می‌تواند برای مردم می‌کند. آیا جامعه مدنی این است؟ همین چیزی که می‌بینیم؟ همین که مثلا در عاشاره سوت و کف بزند و آشوب و شورش می‌کنند؟ اگر براساس شما این چیزها را تایید می‌کنید ما فانی می‌گوییم که دشمن جامعه مدنی هستیم. ۵- به موردی اشاره کرده‌اید که از آن چنین نتیجه گرفته‌اید که نویسنده قلم را علیه حضرت امام (ره) نشانه رفته. خود بهتر می‌دانید که این ادعا تا چه حد منصف و بی‌پایه است. در مطلب مورد اشاره شما آمده که گاه آن سیر فرزانه فقط و فقط به واسطه دستارن تاگاه و خلق نایاب مسجور به انجام کارهای می‌شد که بعدها بنوی و بنمایش آن کار برای همه روشن می‌گردد...

روشن می‌گردد... و مگر غیر از این است؟ و مگر خوب است که این عبارت تمرد مجرم شناخته نشد و حتی تذکری هم به او داده نشد. گوییم که با منطق خنده‌دار شما کفر جرم نیست و نقل فکر جرم است و چای به سجنه کبان که این عبارات را نقل کرده استکر می‌دهید؟ ۲- به طنزی با عنوان اعتراض دیزل "نقد این سخن در فرموده‌اید که چرا سختگیری به نام امیر فیروز که منضمی لایالی حامی به عنوان حامی جامعه مدنی" در این مطلب معرفی می‌شود. بر همه اهل مطبوعات و رفقین است که هر چه از نظر شما در خصوص اینجگانه نقل می‌شود حکم مطابق فرقی می‌باشد. اگر قرار باشد که مورد عقاب قضاوت شود که در هدیگه قضاوت شده تا حالا می‌بایست تمامی نویسندگان کل ایران از این مریه کردید. جناب وزیر! دوست اصلا گریه می‌کنم از این

● من از این نکران نیستم که در شلمچه را تخته کرده‌اید از این نکرانم که درج سخنان بنیانگذار انقلاب اسلامی امروزه جرم محسوب می‌شود و نشریه‌ای را به این دلیل که سخن امام (ره) را جاب کرده محکوم می‌کنند. ● من واقعا حیرت می‌کنم از اینکه شما متعصب فر هنگ توسعه به دلیل درج مطلب علیه آقای خاتمی نمی‌شوید اما شلمچه را به سبب دفاع از آقای خاتمی مسجور و منجم می‌خوانید. آقای مهاجرانی! آیا در سرستار وزارتخانه عریض و طویل شما یک آدم باسواد هم باقت نمی‌شود که بفهمد مقاله روشنگری دینی در نقد کوبنده آن سخن (= آقای مهاجرانی و خاتمی بایند در کانون نویسندگان) بوده و در دفاع از آقای وزیر...

از مسلمانن باشد که هیچکس صدضال همه خوشحال خوانده شد که ما - یعنی وهله‌های ناچون این سرزمین - از سر راه برداشته شویم تا قضاوت توسعه و مدنیت و تساهل سرعت بیشتری بگیرد اما یقین بدانید که این حکم برابر است با رای دادن به محکومیت قاتل کبیر انقلاب است خشتی (ره) و لایغر. ضمناً خوب است بدانید که حتی شاگردان اینتا... خوبی اندک است که در مقصر اندک است که خاطر درج ولایت قبیله که همان مطلب باعث شد تا شلمچه به جاب اینسان مباردت ورزد. فعلا سخن دیگری نیست. توضیحات بیشتر را موصول است که در وقتی که امیدوارم دست دهد و در غیر اینصورت دیدار ما به قیامت. فرادا که بینهگاه حقیقت شود

سهروردی
شرمنده رویه که عمل بر
سبب جاز که سرد
مدیر مسئول شلمچه
سعود دهنکی

را به سبب دفاع از آقای
را به سبب دفاع از آقای

بهشت ... بهشت ... دنیا به گوشم!



● دنیا چی میگی؟ دین مردم تو خطر، دین... دین...
 □ صا ایران، هر روز بهتر از دیروز، دین دین ✓
 ● بهشت... بهشت... رادیو حماسه ۷۵، گوش کنبد... رزمندگان گروه فشار، برادران مزدور یعنی را، به رغم میل باطنی دوستاناران جامعه عاری از خشونت، با خشونت، به پشت مرزهای توسعه عقب رانددند. در این حرکت خشونت آمیز، گروههای فشار، در این ۸ سال، بر اثر ندانم کاری، احساسات و گوش ندادن به حرفهای لیسراها! (ببخشید) غنیمت خواران انقلاب، صدها هزار تن از دوستانشان را مفت و مجانی از دست دادند. گروههای فشار فعلی و سپاهیان محمد (ص) دیروز، خودشان مقصر بودند، نه جامعه ضد خشونت.
 □ تو چه! تو چه! اعلامتی که می شنوید، اعلام خطر، یا وضعیت قرمز است، معنی و مفهوم آن این است که، حمله وزارت ارشاد انجام خواهد شد، محل کار خود را ترک و به زیارت امام رضا(ع) بروید و جنگ را به گروههای فشار واگذار کنبد.
 ● بهشت... بهشت... کمک فرستید... پروانهها قندیل بدست... کابیناتگا... دویازا... شاخ شمیران... هوا سرده... برف... برف... آدم برفی... مرد عوضی...
 □ یا تانایک نمیشه تو هورای جنوب بری، گرچه اگه به خورده سماج کنیم، همه چی شدینه.
 ● دنیا جون... از عدالت چه خبر؟
 □ بهشت... اسمش جزء مفقودهاست... خدا رحمتش کنه...
 ● تو تشیع جزاژه شهدا، شاید استخوانش تو تریلی شهدا باشه... جمعه که مردم تو خوشون، مشغول گفتن قرمز، آیهه هستن، مواظب باشید عدالت رو با شهدا خاک نکنن...
 □ بهشت جان... شنیدم اونجا هم بازار ستاد حمایتها پرايه.
 ● آره... طلحه و زبیر از علی (ع) طلبکار شدن...

صادرات... رفیق دوست... ۱۲۳ میلیارد... جناح چپ... جناح راست...
 □ دنیا... کمک فرستید... بچه ها تو شلمچه، تو جناح چپ قیچی شدند...
 ● بهشت شما کمک فرستید... اینجا جناح چپ، خود بچه ها رو قیچی کر ده.
 □ دنیا... جناح راستونو تقویت کنبد، بچه ها کمک می خوان...
 ● بچه ها رو تضعیف کنبد... جناح راست کمک می خواد... اصلاً جناح چپ؟ پهلو تو نگاه کن...
 □ پهلو... دیوار... در سوخته... واویلا... خشونت... طالبان... جامعه مدنی... اولی و دومی و سومی... سقیفه... دو چرخه... فائزه... تنها ترین سردار...
 ● دنیا... موجی شدی؟ موج ۲۱ گرفت؟
 □ بهشت جون... ۲۱ قدیمی شد... بفرمایند ۹۱۱، دوست و خورده های... نوکا... ازبکسون... موبایل...
 ● فقط پی.آر.سی برام مفهومی... بچه ها خسته ان... شعر بخون...
 □ بابا خون داد دیگه شعار ما نیست، بابا پولدار، بابا پولدار... چی توچی توزه؟!
 ● مسابقه بزرگ... آوینی... فگه... مین ۱۶ آذر... ریش و پشم... جامعه مدنی... آزادی... کرامت انسانی...
 □ بهشت جان... پرونده شلمچه تو هیئت نظارت بررسی میشه...
 ● بدنت گرمه حالت نیست... بررسی شد... تموم شد... جنگ تموم شد...
 □ دنیا جون... اگه در شلمچه ات تخته شد، روز «عاشورا» «صبح» که شد پرو «فگه» «کمان» تو وردار تو «نیستان» های هور، دنبال راه موندن بگرد.
 ● دنیا... دنیا... بهشت... بچه ها تشنه ان... عباس تشنه می میرد...
 □ خنک... گوارا... زمزم بنوشید... بی خیاله عطش... ذائقه ایرانی، نوشابه ایرانی...
 ● بهشت... بهشت... دنیا به گوشم...
 □ دنیا... دنیا... بهشت به گوشم...
 ● بهشت... جنگ براتون مفهومی؟
 □ بله... مفهومی... بفرمایند...
 ● جنگ... خون... شهداء... از زشها... بهشت زهرا... سه راهی مرگ...
 □ بهشت... مفاهیم شما در کد رمز موجود نیست...
 ● با معادل فعلی واژه ها صحبت کنبد برام مفهومی...
 □ اینجا بجای این واژه ها، الفاظ: خشونت، فاشیسم، گروه فشار و طالبان نوشته شده...
 ● دنیا... دنیا... اینجا بهشت، درست دقت کنبد، کسی کد رمز و بهم زده؟
 □ معلوم نیست... مشخص نیست... اونچه که معلومه، کار امروز و دیروز نیست، به خرداد و دو خرداد نیست... رو هم رفته کار یک برنامه اول و دویمه!!!
 ● بهشت... برج سفید براتون مفهومی؟...
 □ دنیا... سر به سمرن گذاشتن... بهشت رو با برج و برج سازی و برجیان کاری نیست... اینجا فقط برجک تاکم مفهومی... مرا اسب سفیدی بود رزوی...
 ● بهشت... بهشت... دنیا به گوشم...
 □ بهشت بفرمایند...
 ● اخوی، سهمیه چهل درصد براتون مفهومی؟
 □ بله... همونکه فکر می کنند صدفه دادن، حالا می خوان حذفش کنند...
 ● بله... درسته، تو کد رمز سهمیه موجوده؟
 □ بله... بحث سهمیه اینجا تو بهشت هم موجوده... منتها نه چهل درصد دانشگاه، بلکه اون چهل نفری که می خوان شفاعت بشن.
 ● بهشت جان... این سهمیه شامل حال این رئیس روسای ما که سهمیه چهل درصد رو دارن لنو می کنند هم می شه؟
 □ بله... منتها از نوع خبیروش! اونیه که می سوزونه، دود نداره!
 ● پس خیامون راحت باش، ساکت باشیم تا هر بالای که می خوان سرون در بیان.
 □ خیالتون بله... ولی دلتون نه!...
 ● بهشت جون... شلمچه براتون مفهومی؟
 □ بله مفهومی... خاک... خون... سرخی... خاکستر... ترکش... خیابون فلسطین... خونه خرابه... فقر... عدم وابستگی به جناحها... ترکش... آتش... شیمیایی... کالال ماهی...
 ● بهشت جان... اینجا هیچکدوم موجود نیست... تو کد ما نوشته بورس اوراق بهادار... کارخانه های دولتی... سازندگی... توسعه... غارتگری بیت المال...
 ● امیر کبیر ایران... تورم... تبعیض... بانک

تازه، خلافا همه وحدت کردن... میگان امام حسین (ع) و خاندانش مقرر بودن... می خواستن کربلا نزن... کشته نشن...

□ بهشت... بهشت... اینجا شلمچه... نفسمون گرفتنه... تاولهای بزرگی رو پوست بچه هاست... می سوزونه... کم کمون کنیده... کم کمون کنیده... آتش سنگینه... از چپ و راست با هم می باره... ما تنهایی... تشنمونه...

● بهشت... بهشت... بگو ما چکار کنیم؟ از به طرف باید بومنین، تا آینده شهید نشه، از به طرف باید شهید بشیم، تا آینده بومونه...

□ دنیا... شما تفهیدید جای که توس و جامعه و خرداد و سلام هست، شلمچه جایی نداره؟ «شلمچه» جاش تو شلمچه اس، باید بره تا دنیا بومونه...

● من از اولش هم گفته بودم، شلمچه برای موندن نموده، منتها شما باور نکردید تو این سه سال، موندیم تا ثابت کنیم، میشه وابسته نبود و کار کرد، ولو پنجاه شماره، میشه آگهی نگرفت و کار کرد، میشه از چپ و راست پول نگرفت و برای شهدا کار کرد، میشه کار کرد و به هیچکس گزارش کار نداد، الا نه این سه ساله، جز شما خواننده های نشریه، به نفر به

ما نگفت دستت درد نکنه، دستمونم جلوی هیچکس دراز نکردیم، سه میلیون عکس و برچسب شهدا چاپ کردیم، تو هزاران دانشگاه و مدرسه، نمایشگاه جنگ برپا کردیم، تو هزاران روستای ایران، عکس شهدا یخش کردیم، در برابر نشریات دیگه بچه مسلمانا که دستشون هم درد کنه، بدون اینکه کمکی از کسی بگیریم، پر تیراژترین هفته نامه ایران رو درست کردیم، حرف همه حزب اللهی ها رو زدیم، رک و راست هم برگشتیم گفتیم: «ما نه انتظامی نه گروه دیگه»، دشمن که جای خود داره، حزب اللهی ها هم فحشون می دادن هر موقع نشریه ایراد داشت، غلظت توش پیدا می شد، عالم و آدم رو بر می کردن، ولی به نفر پیدا نشد بگه اینا بدون هیچ امکاناتی اینقدر کار کردن، دستشون درد کنه، تازه دولتی ها ما رو متهم به وابستگی به جناح راست می کردن و اینطرفیا متهم به کمک گرفتن از دولت، چون باورشون نمی شد بدون کمک اونها کسی بنونه مستقل کار کنه. آخرش هم فهمیدیم بعد از این همه تقلا و سختی و جون کندن، ارزشمون حتی از «رامبد جوان» کمتره، گرچه:

تا خدا بنده نواز است

ما خدای بنده نواز است

به خلقم چه نیاز
می کشم ناز یکی

تا به همه ناز کشم
اگر شلمچه رو تعطیل نمی کردن، به ماهیت تاثیرگذاری و مفید بودن کارمون، شک می کردیم. ما رفتیم، سه سال مارو تحمل کردید، شلمچه که توس نیست برآش انگ شنگه بیا شه، گرچه، شلمچه، مرید غریب توسته.

اگر بار گران بودیم رفتیم
اگر ناهمربان بودیم رفتیم

سرا به سر جوایا شوم، جوایا هو
آزمودم سرگ من در زندگی است
چون رهم زین زندگی، پابندگی است
آفتلونی، آفتلونی یا نفاة
ان فی قتل حیاة فی الحیات
مسعود ده مکی

شما با خانمان خود بمانید
که ما بی خانمان بودیم رفتیم

هان مکن تهدیدم از کشتن، که من
تکسنة زارم به خون خویشن
گر بریزد خون من آن زشت رو



«محمدرضا تقی» بچه مقرب کردان سلمان، حلالم کن!



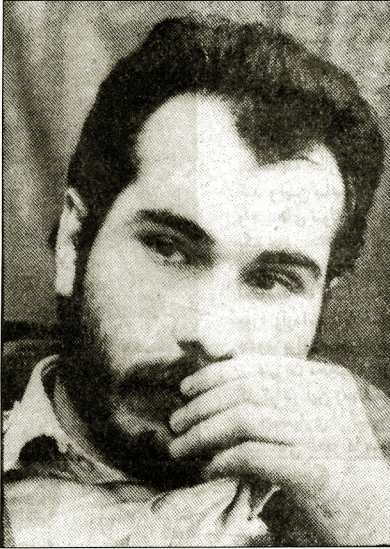
نخواهد شد چون شما به
تصاویر مستند سلبیه های
هوساز دل خوش داشته اید و
محمدرضا! شهید سائزه ساله،
خوش به سعادت، هیچگاه
فراموش نمی شود، هرگاه دلم
دارید!
محمدرضا! شهید سائزه ساله،
خوش به سعادت، هیچگاه
فراموش نمی شود، هرگاه دلم
دارید!
محمدرضا! شهید سائزه ساله،
خوش به سعادت، هیچگاه
فراموش نمی شود، هرگاه دلم
دارید!

محمدرضا، امیدوارم به آن نان
خشکهای که به همدیگر در
«مهران» و «قلایران» خوردیم،
از من درگرنی! هان؟ حلالم
نمی کنی؟ پس مثل زمان جنگ
بخت می گویم «به درک»
در روزگاری که هرکس از شهدا
ثانی می خورد، برنج می سازد
اختلاس می کند، دلار خارج
می کند و تا سگسیر می افتد،
سکه های اهدایی شان را به
خانواده شهدا نسبت می دهند
تو حتما حلالم می کنی!
در دوران حیات که تحویل نام
نگرفتی، راضی باش که برای
قد علم کردن جلوی مخالفان
ولایت و خفاشان شب پرست
نام تو را تنها به قصد قداست
بر مطالب خویش می نگاشت
تو که بدت نمی آمد در راه
دوستی و رفقاقت فحش و

حالا برای اینکه پیش از این

نشریه مان هیچگاه باطل

میر شاکا سابق! بدرود با غروب ابدی



با خود بدرود می‌گویم نه با شما موقفان یا مخالفان، با آنتی‌شبه خود، با مشر خود و با هر آنچه تاکنون نوشتم. و رسماً اعلام می‌کنم جز غزلهای عاشقانه و جز مقالات ادبی خود، هیچکدام از اشعار و مقالاتی را که در سال ۵۸ منتشر کردم در این پس‌باز ندامت و از آن هیچ طغیان نمی‌کنم، چرا؟ به این دلیل: یک نمک پیش از آنکه خبر تعطیلی ساعه‌اسای نشریه شلمچه در محضر مقام رهبری بودم و به گوش خود از دهان ایشان سناختی شنیدم که بار دیگر یقین

● یک شب پیش از آنکه خبر تعطیلی ساعه‌آسای نشریه شلمچه به من برسد همراه با شاعران انقلاب محضر مقام رهبری بودم و به گوش خود از دهان ایشان سناختی شنیدم که بار دیگر یقین کردم امثال من بی‌همنی کرده و بیش از پیش باید در دفاع از مبانی و اصول انقلاب قلم بزنیم، ولی اکنون می‌بینم که در این سرزمین درها بر صد پاشنه می‌چرخد و معلوم می‌شود بیست سال قلم زدن امثال من محصول یک سوء تفاهم بزرگ بوده است. پس برای همیشه، برای ابد با گذشته خود بدرود می‌گویم و اعلام می‌کنم از این پس سناختی غزلسرا هستیم که گاهی فیلم‌نامه می‌نویسد

بعدا! اما اگر گمان می‌برید می‌توانم همانگونه که در شعر خود اسام و بود. من یک سوفا می‌آم، یک سوفا اهل حق منبسطه اگر دلم بگویم در بی می‌روزم، اگر بگویم به یک سنگ تقدان کن می‌کنم، به حینتر قسم بخلاف دل خود در عمر چهل ساله کاری نکردم هر آنچه گفته و کرده‌ام کار دل بوده است نه کار عقل. چه کنم که حال دلم از خوابی شما به هم می‌خورد؟ از حزب جمهوری‌تاریه تا به امروز، بسیاری از سران و بزرگان و بزرگ نمایان را دیده‌ام اما دلم فقط در برابر این چند نفر خشوع و خضوع نشان داده است

۱- سید علی خامنه‌ای که آن روز صاحب امتیاز روزنامه جمهوری بود و امروز به گوری مردم کولان مقام ولایت ارباب عهده دارم

۲- سید حسن است که اکنون در جوار حیندر ارباب عهده است

۳- مهندس میرحسین موسوی که آن روز سردبیر روزنامه بود و بعدها نخست وزیر شد و اکنون در حاشیه است و خامنه‌ای

۴- حاج‌الاسلام و المسلمین محمدعلی زین‌العابدین، و السلام

بعدا! اما اگر گمان می‌برید می‌توانم همانگونه که در شعر خود اسام و بود. من یک سوفا می‌آم، یک سوفا اهل حق منبسطه اگر دلم بگویم در بی می‌روزم، اگر بگویم به یک سنگ تقدان کن می‌کنم، به حینتر قسم بخلاف دل خود در عمر چهل ساله کاری نکردم هر آنچه گفته و کرده‌ام کار دل بوده است نه کار عقل. چه کنم که حال دلم از خوابی شما به هم می‌خورد؟ از حزب جمهوری‌تاریه تا به امروز، بسیاری از سران و بزرگان و بزرگ نمایان را دیده‌ام اما دلم فقط در برابر این چند نفر خشوع و خضوع نشان داده است

۱- سید علی خامنه‌ای که آن روز صاحب امتیاز روزنامه جمهوری بود و امروز به گوری مردم کولان مقام ولایت ارباب عهده دارم

۲- سید حسن است که اکنون در جوار حیندر ارباب عهده است

۳- مهندس میرحسین موسوی که آن روز سردبیر روزنامه بود و بعدها نخست وزیر شد و اکنون در حاشیه است و خامنه‌ای

۴- حاج‌الاسلام و المسلمین محمدعلی زین‌العابدین، و السلام

چه می‌فروماند؟ من اسیر دل خوشم. هر کس مرا دوست داشته باشد دلم بی‌انتخاب در برابر او خالص می‌شود. به بهره‌دار حاج آقا عزیزی می‌گویم، هرچند که اوضاع دل بزرگوار وی در چهره‌اش بانگ می‌دهد، هر بار که چنگونه ای حیوانه دوست داشتی؟ و بی‌ترنگ به سوی او کشیده می‌شوم و به جبر سگوند اگر دلم را در دستم می‌داشتن آن را همچون گلی سرخ به آن‌ها هدیه می‌کردم که با نظر مهر به من می‌نگردن. آئین من مهر است، دین من مهر است، کیشی جز مهر نسبی‌نشانم و از همین رو با بد مهران و نامهربان میانه‌ای ندارم. از همین رو نه چهره‌های خوش می‌دارند، نه راستها، و اما، اما، اما، همدان من کفک نیستند آنان که به دل می‌ورزند، چنان بر سر مهر می‌نهند. من به شما می‌مهران قبول می‌دهم که از این پس خاموش بنامم اما می‌گویم و به تأکید می‌گویم: کاری نکند که روکنان به راه دل برآیند

و عیان‌کنند و میزها و میزها را از زیر پای شما بکشند و باغ قدرت بیشتر را بر دل شما بگذارند. من در جهان شما نامهربانان غریبه‌ای بودم که غریب آمد و غریبانه از حقیقت طغیان کرد و غریبانه به آنزا و در به دری خود باقی‌ماند تا بر آرزوی مرگی غریبانه برسای در سامت بنه‌بان مهر وی روپای داشته باشد و دل ارغوانی خود را شوحه کرده تا سرازیر نیج تسم حیدر باشد که فرمود: کمن یستمنی؟ اما دیگر می‌پروزان از قماش و قبیله من نیستند. من حسیرتی بودم و به ناچار از دیگر حسیرتان، حیدری مایل و به چشم و استخوان در گلوست و به تقصیر خوشی خو می‌تواند گفت: اما حسیتی، جهان آشوب است، اگر دریای راه‌ها در جانش نامطمئن شود، خواهد کشت و کشته خواهد شد. شما را به میزها و بسزهای سی‌وفایتان بسوزاند یا هوروزان حسیتی، همچون حسیتی مهربان باشید. به خاطر خودتان

● من از اینکه در جنبه جنگیده‌ام از همگان بوس می‌خواهم، از اینکه امام را در سر و نیز ستوده‌ام بوس می‌خواهم، از اینکه با دستمان انقلاب به سبب برخاسته‌ام معذرت می‌خواهم. مملکت ما محجول شده است، بس بصر است من و شما نیز. هماً هنگ ما این تحول بیش برونیم و در برابر جنگ و جدال‌های سیاسی خاموش بنامیم و به جای موافقت با مخالفت با هر عقول‌های، همچون شهر و ندان غای سکوت کنیم.

جلال‌تو را تمام فتنه‌ها و آشوب‌ها عشق است، چرا که در تمام یک و بساها عشق است. عاشقان تو برده‌اند حتی اگر در نوزخ باشند و دشمنان تو بزنده‌اند حتی اگر به پس و پیش کنی، نمی‌توانی جنگی تدارک ببینی؟ نمی‌توانی؟ بی‌خیال جان جاناتان!

من، دنیا، من، آخرت من توئی! ترا در تمام لحظاتی خود، در برابر چشم خود و گوش خود نمایش می‌کنم و همین برای دیوانه‌ای چون من کافی است، سر تو و جواهرات به سلامت ورنه لطف شیخ و راهگذا هست و گاه نیست

نصیری مدیر مسئول ماهنامه صبح :

بنده برخلاف بسیاری از دوستان، هیچ احساس ناخوشایندی از بابت تعطیلی شلمچه ندارم

آقای دهنمکی عزیز!

بنده برخلاف بسیاری از دوستان، هیچ احساس ناخوشایندی از بابت تعطیلی شلمچه ندارم. من همیشه طرفدار اصل 'ا' رومی روم یا زنگی رنگ بودم و دربارۀ شرایط کنونی انقلاب و کشور نیز معتقد به همین اصل هستم. مسئولین محترم کشور بدجوری در بروز خدا و خرم‌گیر کرده‌اند و همه چیز را، نسریت را، عدالت را، قضاوت را، فرهنگ را، اصول را و آرمسان را به سجدامه و معامله و سداهنه و سداهنه برگزار می‌کنند و این یعنی نه رومی روم و نه زنگی رنگ و همیشه حقیقت در چنین شرایطی بیشتر خسارت دیده است.

جدایی دیانت از سیاست و پذیرش علنی سکولاریسم را بهتر از آن می‌دانم که دم به دم شعار اتحاد دیانت و سیاست بدهیم اما در میدان فرهنگ و سیاست و اقتصاد به عمیق‌ترین ورطه‌های سکولاریسم در غلیم. این مقدمه را گفتیم تا این نکته را بگویم که من حرکت‌های چون تعطیلی شلمچه را در مسیر تحقق همان اصل 'ا' رومی روم یا زنگی رنگ - یعنی من و این می‌تواند از ایجاد جامعه‌ای که همگان به استقبالش می‌رویم بکاھد.

من هنوز نتوانسته‌ام خود را قانع کنم که خود دست به تعطیلی صبح بزنم اما هرگاه این امر به هر دلیل - به دلیل تغییرات مالی یا دادگاه یا رای هیات نظارت - تحقق یابد یا همه وجود از آن استقبال می‌کنم چرا که تنها دلیل حضورم از این بیانت است که ما مکتف به حضور در میدان هستیم حالا اگر به بر انجام تکلیف طغای از انقلاب و نظام، بر اساس حکم نهادهای قانونی همین نظام بسته شده، یعنی سعادت. من بارها این نکته را به تو و برخی از دوستان گفته‌ام که هم زور نالیسم افترده‌تر و ناتوان‌تر از این حرف‌هاست که بتواند گرمی از کار فرو بسته

کشور بکشاید و هم این گرمها کورتر از آن است که با سر پنجه روزنامه و هفته‌نامه و ماهنامه گشوده شود. ما در مستن یک بحران قرار گرفته‌ایم که معلول علل مقدمه و متأخر فراوانی است که تنها با یک کارگرونی فکری و روحی عظیم و بزرگ - بزرگتر از اصل انقلاب - می‌توان بر آن فائق آمد و آن را مهار کرد. ما نه خود را شناخته‌ایم و نه دشمنان را، لذا آنچنان در گل‌گیر کردیم که روز به روز فروتر می‌رویم و بسیاری از تلاش‌ها برای راه شدن، چون از سر قفدان فکر و ذکر است، به سر فروری بیشتر منجر می‌شود.

آقای دهنمکی عزیز! اگر از همه قضایا و ماجراها چشم پوشیم و فقط به همین ماجرای پرونده جناب کریاسچی از آغاز تا به اکنون، نظری بیندازیم می‌توانیم ببینیم که اتمال من و تو در کار تخیله بی‌ابوغ زدن هستیم و پس، و این خسروان هستند که صلاح ملک را می‌دانند نه خود سراتی ملل بنده و جناب‌مالی. فضای امروز روزنامه 'زن' را می‌طبد و تو در حالی که دختر یک اپتا... هستی، همه مقدمات از زیر ستوال ببری و هم اب از آب تکان نخورد و اگر کسی شکایتی کرد و خاتم



● نمی دانم این تعطیلی چقدر خسارت و گرفتاری مادی برایت درست می کند اما جدا از این مسأله از بابت این تعطیلی باید خوشحال باشی. کناره گیری از قضاها و عزت نیز خود عالمی دارد



را با احترامات یافته به دادگاه مطبوعات خواستند، والد مکرمشان در مقام قیاس فائزه بی فاطمه (سلام الله علیها) برآیند و ...
بالاخره باید پیشگویی مصومون(ع) در باب غلبه زنانگی بر مردانگی در سر اسلام در آخرالزمان امت یقین پیدا کند:

ز پس جوش سخت می زند این عرصه عبرت زان ریشی بیرون آرند تا پیدا شود مردی
گرم که شما در نشریه ات (تمه) و قرآن بالاتر است؟
هفته و ماهی نیست که در این کشور، در مطبوعات به این مقدسات اهانت نشود اما چرا هیچ سرخوردی صورت

جملة حضرت امام پرداخته ای و اگر ابراهی وارد باشد ابتدا بر حضرتش تان وارد است و بعد بر تو مگر شان مراجع عالیقدر از شان خدا و انبیا و امه (ع) و قرآن بالاتر است؟
نمی دانم این تعطیلی، چقدر خسارت و گرفتاری مادی برایت درست می کند اما جدا از این مسأله از بابت این تعطیلی باید خوشحال

باشی. کناره گیری از قضاها و عزت نیز خود عالمی دارد، عالمی سرشار از بهجت و انبساط خاطر. وقتی عالم سیاست، ملوث و معطوف به حفظ قدرت می شود و نه اجرای احکام خدا و عدالت، تماشای بودن، راه نجات است. خصوصا اگر میدان انجام تکلیف را به روی آدم

بینند و خیالش را از بابت گناه تکلیف گویزی راحت کنند.
آقا سعود!
به ما توصیه شده است که: در فتنه همچون شتر نتر دو ساله باش، نه شیر برای نوشیدن و نه بشتی برای سوار شدن. پس این توفیق قهری را غنیمت بدان و نحن انشاءالله بکم لاحق ...

نامه ای از یک عاشق جامانده

□ در آخرین روزهای بهار ۱۳۷۷، نامه ای به انضمام یک فیش ۷۵۰ تومانی به دستمان رسید که از طرف یک فرزند شهید بود. این فرزند شاهد، در سه ماهگی پدرش را از دست داد و در چهارده سالگی استخوانهای پدرش را به دست آورده بود.
این همدرد و شلمچه بیا، مبلغ نوق را با پرس انداز یک هفته پول توجیبی خود، تهیه کرده بود تا یک سری برجسب شهیدا (طرح یاد دیاران) را از مرکز فرهنگی شلمچه تهیه کند.
از آن رو که نامه ای دوست گرامی با حال و هوای عجیبی نگاشته شده و همه همکاران را تحت تأثیر قرار داده بود، تصمیم گرفته شد تا حداقل از هر نوع اقدام فرهنگی، یک قلم برای این مستنکر گرانمایه بفرستیم تا دوستانش هم از آنها استفاده کنند.
البته ناگفته نماند که این سید بزرگوار ما در آن نامه خواسته بود که نامی از او تبریم ولی بدلیل آنکه نامه دوم ایسان، سوزناکتر از نامه اول بود، بر آن شدیم تا ضمن درخواستی از این یادگار شهید سیادت، نامه دومش را در آخرین شماره شلمچه درج نماییم، تا دیگران هم بدانند که شلمچه را نه "راست" نگهداشت و نه "چپ"، بلکه خون پاک شهدا آن را پایدار و ماندگار کرده بود.
حال نامه دوم این عاشق جا مانده را با هم مرور می کنیم:

در احوال محبت خیزان و در هدیه ای از سوی اداش: شکر شکر مودت مودت از راه ایوان
سوره شکر از راه ایوان: این میماند که در هر وقت که از راه ایوان شکر می آید
همه اعراض نسیه ای، بیرون آید تا در روز دوشنبه بیست و بیست و بیست و بیست و بیست
در این استنسیه تمام کارها را کورت تمام می آید، در هر روزی در است.
شماره ۵۰۰ دل تیراں تنها آتش بوی، خاندانها را نخواست، راه خنجر برده
اتفاقی ...
عاشق جامانده
سید مرتضی سیادت
۱۳۷۷/۵/۷

چرا گریه می کنی گفت: وسپد در خدا دیشب خواب دیدم که بابام آمده خونم، یک دست گل شقایق به من داد و رفت وقتی با دقت به گالها نگاه کردم در وسط بعضی از آنها عکس بعضی از شهدا را دیدم، یکی دیگر از فرزندان شاهد به نام علی خواب دیده بود که پدرش با لباس سیاهی به خانه آمده روی دیوار زیر عکس پدرش به صورت زیبایی نصب کرده جا گذاشت و فردا صبح صاحب چشهای شده بود که هدیه ای از سوی برادرانش از نشریه شلمچه بود ولی او آنرا هدیه ای از سوی پدرش می داند و فکر می کند که این چشهای است که پدرش در هنگام شهادت بر گردن داشته (بیکر پساک پسر علی را هنوز نیاوردند) و علی هم آنرا بر روی دیوار زیر عکس پدرش به صورت زیبایی نصب کرده است برای همین است که دیگر وقت شما را نمی گیرم، با تشکر فراوان از شما باشید که دل بییمان شهدا را شاد کردید خداوند مرگ شما را شهادت در راه خود قرار دهد.

بسم رب الشهداء و صدیقین دارند و دوستان دارند. شاید پرسید چگونه؟ در نامه ای که برایم ارسال کردید و گفتید که اگر خواستید می توانم از عکسها به دوستانتان هم بدهم، من هم تمامی آن وسایل را که بر روی عطر کبریا از آن استفاده می شد بین ۱۲ تن از فرزندان شاهد تقسیم کردم، ۵ تن از آنها یک سری عکس و به بعضی دیگر پوست، چینه، عزیزم، شهدا خیلی به شما نظر می کنند یا خیر ولی از ۱۲ نفر آنها ۳ نفر قبل از اینکه وسایل را به آنها بدهم خواب پدرشان را دیدند. به عنوان مثال یکی از دوستان خوم که فرزند شهید است (پسری ۱۳ ساله به اسم علیرضا) وقتی یک سری از عکس یاد یاران را به فرزندان شاهد تقسیم کردم، بعضی از آنها یک سری عکس و به بعضی دیگر پوست، چینه،

من نگران شلمچه هشتم

به نام آنکه جان را فکرت
 آموخت برادران دست‌اندر کار
 نثارش بود سلمچه خسته
 نماند. از خداوند ستمال
 خواهانم که بر پرزگار نامه را به
 غیر قابل تحمل روزگار هم به ما
 و هم به شما صبر دهد.
 غرض از مزاحمت اینکه چند
 هفته پیش خواب وحشتناکی
 دیدم که سخت پریشام
 نمود.
 تصمیم داشتم آن را برای تان
 شرح دهم اما قبل از این کار
 به نزدیکی از دوستان رفق و
 مساجرای خواب را تحلیف کرده
 کردم. دوستم در حالی که
 بغض در گلویش گیر کرده بود
 گفت: همین حالا از منزل ما به
 دفتر نشریه زنگ بزن و ماجرا
 را تعریف کن ولی من که
 همیشه حتی پشت تلفن هم
 نمی‌توانم با نامرحم خوب
 حرف بزنم، زیانم بند آمد و
 اصلاً نفیقمید چه گفتم.
 اما چون نفیقم بود که منتظر
 نامهام می‌مانید تصمیم گرفتم

برای تان نامه بنویسم. ولی باز
 خجالت کشیدم برایتان نامه
 بنویسم. آخر فکر می‌کردم
 شما مسخره‌ام می‌کنید. به
 همین خاطر نوشتن نامه را به
 تأخیر انداختم تا اینکه امروز
 تصمیم گرفتم به طور خلاصه
 و سر بسته برایتان تعریف
 ابتدا باید برایتان بگویم که
 خواب جبه و جنگ را می‌بینم.
 طوری که در عالم واقعی شاید
 از جبه و جنگ چیزی ندانم
 اما این روزها صد مرتبه به
 جبهه می‌روم و برمی‌گردم.
 اما این مرتبه خیلی فرق
 می‌کرد چون نه نوار حماسی
 گوش داده بودم و نه در فکر
 عملیات و جنگ و جبهه بودم و
 نه حتی کتابی در مورد جنگ
 مطالعه کرده بودم، بلکه از
 صبح تا شب فقط درس
 می‌خواندم تا خودم را برای
 کنکور سراسری آماده کنم. اما
 آن شب خواب دیدم برای
 دفتر نشریه تلفن کرده‌ام و

متونی فکشتی در مورد دو
 کشته نوشتتاهم و آن را از
 پشت تلفن قرائت می‌کنم
 تاهاکت تلفن قطع می‌شود. من
 با شتاب به دفتر جله می‌ایم.
 می‌بینم گوشه تلفن به صورت
 معلق افتاده و شعر من بر روی
 برگه‌ای نهمه و نیمه بد خط
 نوشته شده یکوه صدای
 انفجار شنیدم. با سرعت از
 دفتر نشریه بیرون آمدم
 دیدم آنجا طلائیه است. با
 خودم گفتم چرا دفتر نشریه
 سلمچه در طلائیه است؟
 صدای جیمه‌اره می‌آمد.
 پرجمهای سبزی پر سر در
 دفتر نشریه زده بودند.
 مشغول تماشای آن پرجمها
 بودم که برادری نفس زلفتان
 یک دسته چسب زخم به من
 داد و گفت: زخمی‌ها را
 فرستیم عقب.
 کثرم یک منبع بزرگ آب بود.
 چسبها را گذاشتیم کنار آن و
 خواستیم به دنبال آن برادر
 بروم که اقایان را دیدم که از

ناحیه دست شدیداً زخمی
 شده بود به عقب آوردند این
 اقا یکی از برادرانی بود که در
 دفتر نشریه فعالیت دارند.
 این اقا فقط بعد یک نقطه
 خیره شده بودند. از او
 پرسیدم آنجا چه خبر است؟
 چه اتفاقی افتاده؟ چرا دفتر
 نشریه را از میدان هفت‌تیر به
 طلائیه انتقال داده‌اید؟
 آن اقا گفت: آنجا کربلاست،
 کربلا.
 می‌خواستیم به آنجایی که این
 اقا خیره شده بود و آن را کربلا
 می‌خواند بروم که ناگهان،
 آقای دهنمکی و دیگران از
 دفتر آنرا دیدم که به طرف
 برادران می‌ایند.
 مسئول نشریه با گریه
 می‌گفتند: بچه‌ها را قتل عام
 کردند. دیدم به آن قسمت و
 دیدم آنجا حقیقتاً کربلاست.
 نه کربلا، جبهه بلکه کربلا
 خاندان حسین (ع) با
 خیمه‌های توسی رنگ و ...
 حماسازان کربلا یعنی

قاسم، عباس، عون، جعفر،
 اکبر و اصغر و ...
 جمعیت کثیری بر درو مرکه
 خلق زده بودند و فقط نگاه
 می‌کردند. هیچکس حتی
 گریه نمی‌کرد. اما من هر چند
 فریادم می‌زد صدایم به گوش
 کسی نمی‌رسید. دیدم یک
 آقای با عمامه مشکی و عبا
 مشکی و یک چغیبه سفید
 رنگ از کنار مرکه رد شدند و
 فقط بلند بلند گریه می‌کردند.
 تعداد زیادی گشته و زخمی را
 روی هم گذاشته بودند.
 صحنه‌های جانگزای دیدم.
 اگر یک گوشه آن را به مردم
 عادی کوچک و بزرگ نشان
 می‌دادند چ‌را جامی مرند تا
 چه رسد به عاشقان حسین
 (ع).

تا حالا نگران هستم
 نشریه سلمچه و گلیه
 دست‌اندرکاران نشریه به
 ویژه برادرانی که آنها را در
 خواب دیده بودم، شدم.
 آن برادری که گفتم از ناحیه
 دست به شدت زخمی شده
 بود. شخصی بود که وقتی
 همراه یکی از بچه‌ها به دفتر
 نشریه آمده بودیم - ادرس
 حاج آقا بخشی را به ما دادند.
 در هر صورت بسیار ستمالی
 هستم که بدانم که چه تغییری
 از این خواب دارد.
 زمان خواب هم - نیم ساعت
 مانده بود به آذان صبح.
 امیدوارم با خواندن این نامه
 به من بخندند. آخر از بس
 همه، مستخرم می‌کنند
 نمی‌توانم به کسی اطمینان
 کنم.
 امیدوارم این که پاسخ نامه‌ام
 التماس دعا
 مریح، ج

حقت بود، چشمات گور، دلدت زره



از همان اول باید سرتان را
 سی‌گفتند بر سنگ. از همان
 عملیات کربلا یعنی که در سه راه
 مرگ جلوی عدنان خیرالله - وزیر
 دفاع حبیب عراق - قد علم کردید،
 باید همانجا ناکار تان می‌کردند اگر
 آن قضیه خیابار خوبی که در
 سلمچه بر سر خودتان می‌گویند،
 می‌دانست شما چنین وضعی پیدا
 می‌کردید. آنقدر بر سرتان آتش
 می‌ریخت که جان همه تان در رو.
 خوب شد. حدادان دیگر همه
 مشکلات ملحق محل می‌شود. اگر
 همین فردا نقت به پشکهای صد
 دلار - پیشبیدی - پیرو - نرسید. اگر
 همین قیمت یک کلوگشت از یک
 کلو ماست کمتر نشد. همایش
 تقصیر تو و امثال تو بود شما
 شکست خوردگان دوم خود را ب آن
 وعده‌های خوشگل و آنجنتی‌تان
 شکست خوردید. حرفی هم نداد.
 وقتی نشود به وعده‌های دهان پر
 کن عمل کرد باید که کسی دیگر را
 به عنوان شکست خوردگان دوم
 خود علت اصلی وضعیت اسفبار
 اقتصادی و سیاسی جامعه دانست
 همه کاسه کوزه‌ها را بر سرش
 شکاند.
 حقت است. اگر تو هم می‌رفتی
 دستپوسی "باری روزن" کیک
 پروان امروز به جای یک سلمچه
 فکستی. صد تا کارخانه ایران
 خودرو و دو اتومبیل خانوادہ
 داشتی.

شما را باید می‌کشند تا فضای
 جامه‌ها باز نشود. باید خفه تان کرد
 تا آزادی و جامعه مدنی چهره اصلی
 خود را بروز دهد. مملکت جامه
 مدنی که روز یکروز صبح و عصر
 بیشتر نمی‌خواهد. یک سلام کند و
 دیگری خرداد بزند.
 شما همه تان دیکتاتورید!
 انحصارطلبید. تمامیت خواهید.
 می‌خواهید فقط خودتان با باری
 رزون حال کنید پس دیگران چه
 می‌شوند؟ می‌خواهید خودتان اولین
 کسی باشید که جلوی امریکا سجد
 می‌کند و شمارهای تشنه‌ها را از
 دیوار سارات محترم امریکا پاک
 می‌کند.
 شما همه تان تشنج افترین
 هستید. اگر در دانشگاه‌ها صدای تان
 را در حلقوم خفه می‌کردند آن وقت
 می‌دیدید چه می‌شد.
 ولی خسته نیباید! بد نبود
 حداقل آنهایی که یک مشت
 بدبخت پیچاره را کشتند دستشان
 رسد که گناهشان را گردن دیگران
 بینازند.
 من در این مائده‌ام که از امروز
 به بعد ناگهان بیست میبونی، عدم
 سوقیت خود را چگونه توجیه
 می‌کنم. هر چه کسی را مفسر
 معرفی می‌کنند. پسر شهر قطع
 می‌شود. گروه‌های فشار! دیلمتاها
 مستظالمات در افغانستان کشته
 می‌شوند. نتیجه عملکرد بد
 نشریات شکست خورده دوم

حمید دادوادی

یا روج الله! آیا صدای خرد شدن استخوان‌های فرزندان را می‌شنوی؟

□ سید عبدالرضا موسوی



به مقاله‌ها یا شلمچه پرخاسته‌اید. این روزها کمتر نشریه‌های را به باز کرده‌م که دربارهٔ «ساست سیاه» سخنی در آن ندیده باشم. از علما و فضلا گرفته تا مطبوعاتی‌ها هر کس که اهل غرض بود و مرض را مادرزادی واجد این سخن را بکنی ساخت تا بر سر پایبوسان ولایتش بکشد، اما من نمی‌توانم چطور است که هنوز که هنوز است این سخن را از بیست تا هشتاد تیرین جلالی که در تمام عمر خود خوانده‌ام می‌بینم. هر چند که بی‌نیازم می‌باشم از آن برتراند و از وحشت اینکه می‌باد چنین کسانی سر بر آورده و طومار مخالفین ولایت را در هم بینند به واکنش سریع و مستغلابی دست یابند.

ای می‌سوادهای نادان!

منابع الاکری را بخوانید یا سه ساله سسالار را که در آن نقل نموده است حضرت مولانا جلال‌الدین محمد بلخی زوی در کتاب «معارف ختم» را ختم فرمود شخصی در آن مجلس نشست بود گفت: خصم می‌گویند نه ختم، ختم خندانگار فرمود: می‌پند؟ من اینقدر دارم اما شیخ اللین چنین لفظ می‌نویسد مانتع او اولتر می‌نویسد و راست آن است که او می‌فرماید:

فصد روده درازی ندارم چرا که مطلع شدم همه دست‌ها دست به نغمه و لید آنچه را که باید گفت می‌گویند اما بکل معروف گفتی.

یک تکه پیش نیست غم عشق و این عجب کز هر زمان که می‌شوی نا مگر است باری یکبار هم از زمان این کمترین بشنوی که «شلمچه را تعظیم کردند» مثلاً به جرم اهانت به یکی از مراجع تقلید. اما کیست که نداند در این سرزمین قسدرنداران از کسار سزگرتیز و وفیق‌ترین توهین‌ها به حضرت نبی اکرم (ص) و حضرت امیرالمؤمنین (ع) ایستاد می‌گردند و دم بر نمی‌آورند. چرا چون حضرت رسول نه راست بوده نه چپ نه ختم کارگزاران بوده نه حساب و کتابی با تشکلهای همسوادانه.

بله، هنوز تشویه که «کهنکشان» بر روی کهنکاست که در آن مرجع باخته‌اند. حضرت رسول (ص) با استفاده از جان و جنبل به رفعت و نور دست‌رزی ریزی که همه انبیا بشر پیش از او در حد علم و تکنولوژی به مراعج چورا حضرت در برابر این مرزخفا موضع گرفتند؟ چرا زوی که در محلهٔ «کیان وحی» نسبتاً را منکر شنیدند کسی موضع نگرفتند؟ چرا زوی که در روزنامهٔ جامه سفاکترین و پست‌ترین جانور روی زمین (اصنام حسین) را دارای دو وجه شخصیتی معرفی کردند که یکی شهادت را در خود ضمیر داشت کسی اعتراض نکرد؟ چرا زوی که خطبایی در روزنامهٔ جامه با زیرکی تمام لغت اظهار (ع) را با چنگیزخان و امام‌ها یک کاسه کرد کسی نکش نگزید؟ چرا زوی که دکتر سرش بانگ بر داشت که علی (ع) عرضی بین اسلام است و نیستان نباشد هیچکس دم بر نیارید؟ چرا زوی که کسختان امام (ع) را به اسم هیتل نقل کردند و هزار ضمام به عزت بخش اسلام و مسلمین دادند هیچکس معترض نشد؟

همراهان و همسنگران عزیز نشریه شلمچه

سلام علیکم

در آستانهٔ تعطیلی نشریهٔ شلمچه، ضمن تشکر از رحمت، بذل توجه و عنایتی که به نشریهٔ خود داشته‌اید، خاضعانه خواهشمندم تصویر و کاستی ما را به چشم نگریده و بر ما ببخشید. همچنین از همهٔ انشخاص حقیقی و حقوقی که شاید خدای ناکرده در طی ۵۲ شماره منتشر شده سهواً به ساختشان تعرض و توهینتی شد حلاوت طلبیده و اطمینان می‌دهیم که قصد و نیت ما فقط و فقط کسب رضایت الهی و ادامهٔ راه شهداء و امام شهدا بوده است.

در پایان از همهٔ همراهان، همسنگران و مشترکین خواستاریم در صورتیکه تشویه بداندنها مستعد و یا مقروض است در اولین فرصت یا شماره تلفن ۰۹۱۱۲۳۴۴۶۰۴ تماس گرفته تا نسبت به اداء دین و انجام تعهدات اقدام نماییم.

ضمناً سفارشات یاد یاران و سایر محصولات فرهنگی که تاکنون سفارشی اثر پذیرفته‌ام کماکان به قوت خود باقی است و ارسال خواهد شد لیکن از پذیرش سفارشات جدید معذوریم.

جهت کسب اطلاع بیشتر علاقه‌مندان می‌توانند به اطلاعاتی شلمچه در ماهنامهٔ صبح مراجعه نمایند.

در خاطرم شد زنده یاد فاطمیون یاد شلمچه، یاد فک، یاد مجنون با تشکر

بزرگان عزیزان از عازا زوار!

زوی که سمود خان دهنکی خواست او مطلب را از امام (ع) دربارهٔ اینستا. چون چاپ حجت همین سنده کمترین بدست مخالفت کردم اما امروز می‌گویم که تعطیلی شلمچه به جرم چاپ آن مطلب حکم مقاله با خبری (ع) را دارد. اگر مرد این مدعیان سرماشا بگویند که خبری اشتباه کرد و ما نیز اشتباه کردیم که سو به قرآن خمینی می‌سوزید.

ای تبلیغین پیش فلکنا تا می‌خواهید هم شعار ماتمیت از قلادگی انقلاب را بپذیرد و هم چار نعل به سمت منجالب فریزنگی بازاید. راه خدنی راه شهادت است و شهادت مقام اولیای خدا. سید یوزبگان بیزل را از نضایه که دعوی ماتمیت کنند و فرمودهٔ لسان التیب برض خودبرند و زمست ما بدارند.

عزیزان! تعطیلی نشریهٔ شلمچه اشقر تئیه کوچکی است برای کسی که شرم داریم از آن و بی‌شکاه حضرت اجل (ع) یاد کنیم. ما را بکشند ما به ما هم از رزومسان سیرسیم و هم شما به معصودان.

و اما ای کسانی که می‌دانم در دفاع از ایستاده خوبی صادق و راه نفاق و ریا در پیش نگرفته‌اید. بناید و آگاه باشید که حکم دهنگان به تعطیلی شلمچه دلشان

اکبر گنجی: شما از نقش هاشمی در سپردن پدیده‌هاست خبر ندارید

آخرین مراحل صلحه بندی مجلسی از اکبر گنجی به دستمان رسید که حیف است دانشگاهان عزیز از خط مغالعه آن محرم مانده و از ادب و نزاکت می نوبدهند تا موضوعی را که امروزه دغدغه ذهنی و فکری ماست در این شرفه آرزوی آن را ندارد که به کلمات ساده شده از کلمات معین شود. همانند دسته رنگ گانه که با دست دهمی چون گنجی نیز در چشم ما کمتر از آن است که به پیغامبر حنی حتی این اهلیت نامه را به وی اختصاص دهد. با اینکه به انتشار آن دست می‌زنیم تا یکبار دیگر ثابت کنیم از غمات خطای مجلسی هاشمی، مسالنه فکریه خود از آخرین شماره خود فرست آن را ندارد که از خدمات سیاسی خود و شانه شایسته خود بی‌تواکنه این گفته را متنگر می‌شوید که آقای گنجی ما فاشیستیم یا شما و دوستان جناب سعید جباریان و مجسن آرزین و امامت ما سالها در دستگهای امنیتی گریز فایزیم و بر سر هر کسی که خودخواسته فرد گزیده شد جناب گنجی ما همین شما بودید که از دیوار سفلات ما پاهای بالا رفینه ما را هم سهرت می‌توانید دعوی ایلیزیم و یولورلیزیم را در جای دیگری طرح کنید. حتی اگر مرمان این سرزمین نداشتند ما از لیب و میوه و آنتیبتن سروس خوب می‌دانند که فاشیست نیست و جبار سیرکان گینانه!

با این مقدمه مطلب اکبری آقای گنجی را با هم می‌خوانیم می‌شدیم.

خود هم نباشد چه چاره جز بپایانه بردن به وقت نشانی از امنیت و در وضعیت پاره پاره، بی‌پایانه و بی‌میل و بی‌اعتمادی و بی‌اعتمادی با هم ساز و سازمان نسبت پذیرش بقیه پانزده نام است اما نسبت فقر و جانی آفریده مشکل را بر نمی‌تواند در موقعیت ظهور تارش و غیر نواره بیشتر زنده نگذارد. قدر فخرین به صورتی که روزی در موقعیت جبار امان پذیر باشد به تئیر بی‌خبر می‌بودی که با نفخ شخص هاشمگ خود امامت فاشیست کیش قدرت رسمی است در تجدید نظر ظلمی و بی‌مردود و بی‌سود گردانیدشان با تحمل می‌کنند لذا چاره‌ای جز سازش گردانیم با روشهای بی‌میل سیرانی بی‌بیانی می‌ماند این است که محققان حکومت فاشیستی را محکومت وحشت و ترسور خوانند.

۵- معمار استخوان در برهه دوره جمجمه کنونی شما و همکاران به معنای خوب کونی کتاب مردم تبدیل شده مردم به استخوان گفتمان گانه می‌کنند که هر چه شما عقیده عکس عمل می‌کنند اصلاً ظاهر انتخابات ریاست جمهوری و فرا فروش تعداد جدید جیش فاشیستی ایران در حد ماهه هفتاد و نه روزمانگش تا آنجا که توانست علیه خیانتی نوشت ما مردم به شماه گینه که

چندی است که همه فاشیسم و فاشیست‌های می‌توانیم وقتی به این گفته که خطر یک جیش فاشیستی ما با تعهد می‌دانیم آن را در یک خلاصی در دانشگاه سطح طرح خود و هنرهای سر نیز برودند اما مطالعه آن در هیئت جده کند و در عرصه سیاست خود همه کسانی باور ندارند که ما می‌توانیم یک جیش فاشیستی بودیم که سرکارت اعصابی گسترش آن خود بود از این پیشین از طریق اولیاد فاشیست رعب و وحشت ترویج کرد و از طریق رسانه‌ها و هفتاد و نه روز بعد از آنجی است که اینجانشین است که در اینجا نمونه‌ای از این دیدگاه را نقل کرده‌ام.

هر دو می‌توانیم به دست نزدیک شویم روزگرمیز نام به مست که خدایی پیدا کنیم سلیتامیز از خدای برالسته شده که استمالنا به شکفته خشمنا فارز کردند و بعداً در مواردی بازگزینه این مفهوم است اما حقیقتش قدرت فریم قلم است. خودتو ننشست که لندن، لندن، لندن و اینهمه و اینهمه می‌خوانی و اینهمه که گروه آمیز می‌خوانی هر چه می‌خوانی حقیقت زبیرین خود همگرفتاری وقتی است که در آن قدرتهای گروگروانی و گروگروانی و قتل سرمد و بی‌بیانیمان با چاقو فریدیم می‌شود.

۶- با اینکه خود را ضد انقلاب خود می‌نامد و درین فریاده کورل کورل ما می‌شود و آقای آخوندی باور دارد که ما بی‌بیانیمان و فرستارژان شما را فاشیست می‌دانیم اما فاشیست خود را با شما را می‌داند که تیم مردمگش کتاب دانسته باشد نه پرستگار گفرت حلقه جده نسبت بی‌بازاری و درارت از کلبه فاشیستی از دین هاشمی از دین خاوری دادید باقی کلبه فاشیست می‌خوانید مردم را به اسامی قبلی بپیکان حقیقت حلقه در دوران سابق ایلولوری می‌گوئید.

جدید شریفه فاشیسم و فاشیست‌ها که این گفته بودند اما منگش می‌خوانند و اینهمه از این است که فاشیست‌ها خطا می‌کنند اما حقیقتش قدرت فریم قلم است. خودتو ننشست که لندن، لندن، لندن و اینهمه که گروه آمیز می‌خوانی هر چه می‌خوانی حقیقت زبیرین خود همگرفتاری وقتی است که در آن قدرتهای گروگروانی و گروگروانی و قتل سرمد و بی‌بیانیمان با چاقو فریدیم می‌شود.

دیده شد با چاقو فریدیم که این سبب قتل سرمد و بی‌بیانیمان با چاقو فریدیم می‌شود. ۷- با اینکه خود را ضد انقلاب خود می‌نامد و درین فریاده کورل کورل ما می‌شود و آقای آخوندی باور دارد که ما بی‌بیانیمان و فرستارژان شما را فاشیست می‌دانیم اما فاشیست خود را با شما را می‌داند که تیم مردمگش کتاب دانسته باشد نه پرستگار گفرت حلقه جده نسبت بی‌بازاری و درارت از کلبه فاشیستی از دین هاشمی از دین خاوری دادید باقی کلبه فاشیست می‌خوانید مردم را به اسامی قبلی بپیکان حقیقت حلقه در دوران سابق ایلولوری می‌گوئید.

۸- با اینکه خود را ضد انقلاب خود می‌نامد و درین فریاده کورل کورل ما می‌شود و آقای آخوندی باور دارد که ما بی‌بیانیمان و فرستارژان شما را فاشیست می‌دانیم اما فاشیست خود را با شما را می‌داند که تیم مردمگش کتاب دانسته باشد نه پرستگار گفرت حلقه جده نسبت بی‌بازاری و درارت از کلبه فاشیستی از دین هاشمی از دین خاوری دادید باقی کلبه فاشیست می‌خوانید مردم را به اسامی قبلی بپیکان حقیقت حلقه در دوران سابق ایلولوری می‌گوئید.

هر همشرد محمد بنوبستید اما فرهم

●

برای کسی که نقش گشتن مهم است مجازات نباید با جرم تناسبی داشته باشد

دلیل بسیار قوی که از نظر اکثر افکار و نظر دینداران و حتی بعضی از افکار و نظرات سوسیالیستی و کورنیستی است اینست که جرم باید متناسب با مجازات باشد. این معیار است که در تمام نظام‌های حقوقی و کیفری وجود دارد. در این کشور ما نیز باید این معیار را رعایت کنیم. اما در مورد آقای گنجی، این معیار را نمی‌توانیم رعایت کنیم. او در مدت کوتاهی جرم‌های بسیار سنگینی را مرتکب شده است، اما مجازات آن به قدری سبک است که به هیچ وجه متناسب با جرم او نیست.

دستاورد بسیار مهمی است. اینها می‌گویند سعید هاشمی که حقیقتاً بی‌فرمانده، روحانی سرکودمانی و سر زندانی بی‌اراده است که باید جزای او با جرم او متناسب باشد. اما در مورد آقای گنجی، این معیار را نمی‌توانیم رعایت کنیم. او در مدت کوتاهی جرم‌های بسیار سنگینی را مرتکب شده است، اما مجازات آن به قدری سبک است که به هیچ وجه متناسب با جرم او نیست.

درست است که جرم باید متناسب با مجازات باشد. این معیار است که در تمام نظام‌های حقوقی و کیفری وجود دارد. در این کشور ما نیز باید این معیار را رعایت کنیم. اما در مورد آقای گنجی، این معیار را نمی‌توانیم رعایت کنیم. او در مدت کوتاهی جرم‌های بسیار سنگینی را مرتکب شده است، اما مجازات آن به قدری سبک است که به هیچ وجه متناسب با جرم او نیست.

حاضر به تحریف نگذریم از معنای باایلیق

«حدیث آخر»



شماید که... لا اله الا الله... خدایان این قفل دمان ما را باز نکن. دیگر بهتر است خفه شویم، من سیاسی نویسن خوبی نیستم، من اصلاً نویسنده نیستم، بیشتر از آن گسسته آدم‌هایی هستم که به قول حاج مراد مسیحی سرهنگی نویسنده نیستند بلکه نوشته تولید می‌کنند. ادعایی هم ندارم. می‌روم سراغ صفحه خودم، درد دل بسیار است، شماره آخر است و باید خداحافظی کرده به قول معروف اگر بارگران بودیم و رفتیم.

در تمام این مدت سعی کردم مطالبی را که در صفحه چنگ می‌نویزید تازه و گیرا باشد و از همه مهمتر به اعتبار کل نشریه بیافزاید به این معنی که اگر کسی فردا خواست ارجاع به چنگ کار بگذراند یا میگوید می‌خواهد سرپیچی باشد سری هم به شلمچه بزند، کاستی‌ها زیاد بود و این همایشان تقصیر من نیست هشدار در حدش بر عهده مسعود و بقیه‌اش بزرگن حقیراست (این را با جدیت تمام می‌گویم) اما هر چه بود از نظر من در مجموع موفق بود، در این مدت از کمکهای بیدریغ برادرانم مسیهر و گلزار و داود ابیادی استفاده‌های بسیاری کردم و از تمامی آنان متشکرم. از آن طرفی ما به انتظار دارم این آخر خطی ما را حلال کند: حاج احمد متوسلیمان، حاج علی محمد، حاج کاظم رستگار... همه حلال کنید، همه عسقم من شما، بی شما من نمی‌تیم.

را نامه‌های زیادی داشتیم که برای اجرایشان پیش نیاید. همه شما عزیزان، مواظب، کاهش کردن آن کسانتی است فعلاً سکوت شلمچه را بهتر تشخیص داده‌اند، آخر خواب نمت خودی است، وقتی همه خوانند، کسی که فریاد کشند بیاید تو خبری بخورد، اگر باز هم خفه نشد و داد و قال کرد تا بقیه بیاد شوند باید بوز بزند به دهانش ز د بخوانید جماعت، شلمچه فعلاً ساکت شده است.

«بالاخره تمام شد»
محمدعلی حسینی

سال گذشته همین موقعه بود که حاج حمید دست حقیر را در شلمچه بند کرد. من شلمچه را از زمان تولدش می‌شناختم، اما برای تمام این بار در حد رفت و آمد به همراه حمید یا دیگر دوستان به دفتر این بود، مسعود هم که خدا و کلی صفحه چنگ نشریه‌اش حساب و کتاب مشخصی نداشت (مثل تمام قسمتهایش) یک مسعود بود و یک مستحبه پیشگی ریز و درشت که هر کدام در حد توانایی خود او را کمک می‌کردند. خوب من خیلی برنامه‌های صریح صفحه چنگ داشتم، می‌خواستم تجارب چند وقتی را که در کار جنگ بودم در این صفحه از مایش کنم، و پیش خودم فکر می‌کردم که سرو سامانی به آشفته بازار چنگ در نشریه‌های مدعی پرداختن به دفاع مقدس است خواهام داد فرستی بود تا بودم از هم از مایش کنم، اما نشد، چراش بی‌ماد برای وقتی دیگر که مسعود دوباره غلغی به پا کند و ما زیر آن سینه بزنیم، آن وقت می‌نشینم و در نشریه خودشان تمام شتابها و عقده‌های دلی که طی یکسال همکاری در سینه‌ام انباشتم‌ام را مطرح می‌نویسم، بی‌دانه آنقدر معرفت و مردانگی دارد که بپوشد و کاست می‌پاشان کند. هر چند من که دیگر فکر نمی‌کنم ضرورت مسول طی یکبار دیگر اجازه بدهد که من مثل شلمچه به «تنبأشان» بیفتد. ایها، بندگان شاه تازه خلاص شد، این هفته را سر رامت به این خوانده گذاشت، دلم به حالشان می‌سوزد، آخر غلغلان، شلمچه اگر نباشد، شلمچه‌ایان که هستند و تا اناں بر خدیگیتی بود و پیام‌های دارنند خواب راحت بر شما حرام است تا آقا هست تا بوی «خیمین ی در این مروز و بوم به منام می‌رسد و بچ به جیب این خاک خوین شلمچه ماست و هر روزش، کربلای ۵ام، تا مثال مسعود دهنمکی سرایبند من، وسپیل کرمی و پیرامر سیف و الفلض سیهر و ابوالفضل محمدی و فرید گلازار زنده‌ایم، شاید شریه شلمچه به تاریخ پیبوندند اما «شلمچه» زنده است اما «خیمین» زنده است، ما هم که ندانیم تا شریازان او خلف برحق می‌راسانی زنده هستند... ببخشید، خیلی سراسری است اما من این شماره‌ها اعتقاد دارم، من به این شماره‌ها زنده‌ام، با این که مسعود شلمچه است، از نشریه‌اش شلمچه‌ایم، از بسرخورده‌هایش با یکی، اما از طرز فکرش شلمچه‌ایم، دلم می‌خواهد یک فصل او را تا دارد تکت بزم و خوین و مایشش کند، هر این چند خاطرش را بخوراهم، خدایا تو را شاهد می‌گویم که در این چندین سالگی کسی را خلوس و حسن نیت مسعود در دفاع از ولایت ندیدم، فقط مسعود را می‌گویم نه هر کس و نا کسی را در ادعا می‌کنم مسعود در بلط اوست یا در زیر بلط مسعود است، فقط مسعود را اینکه ما هم و دیگر دوستان همکارم را در نشریه با خود بخورده‌ها و خلیه‌هایش رجانده، با این که بارها در تک‌تیرین قسمتهایشی را بلند بدم تا شری کردم (اینکه نه در حضور خودم، مسعود هنوز با زوی برو و پیشه‌های چنگ را دارد و هر کس نمی‌تواند بهش حق داد چنگ بزند، نگاه به این قلمو بگره‌هایش است، نقشش زیر است) اما هر وقت در مقابلش می‌نشینم، استیادم و تصمیم می‌گرفتم یا توپ بر چلویش در بیارم سریع اتشم خاموش

چرا شلمچه؟

شلمچه کربلای چهارم بود
شلمچه من و مغان و رشتن بود
شلمچه مقلن هزاران عاشق بود
شلمچه این عشق اعتقاد بود
شلمچه این عشق با فراموش بود
شلمچه تیر تیر تیرهای ولایت بود
شلمچه درسی از آن آخر عشق بود
شلمچه کجا بود؟
شلمچه من به مدالت مشغول بودم
شلمچه من به زیادت مشغول بودم
شلمچه من به تجارت مشغول بودم
شلمچه من آن شب چنگاوری می‌ریختم
شلمچه من در آن مجلس توجیه مغان می‌نشستم
شلمچه من در آن مجلس توجیه مغان می‌نشستم
شلمچه من در آن مجلس توجیه مغان می‌نشستم
شلمچه من در آن مجلس توجیه مغان می‌نشستم
شلمچه من در آن مجلس توجیه مغان می‌نشستم

می‌شد و مک می‌آوردم یعنی حرفم تو گلویم گیر می‌کرد، مسعود از نظر من یک دنیا عیب است اما خیلی چیزها دارد که این عوزها توی تو برون کمتر کسی پیدا می‌شود، مثل غیرت، مثل عزت، مثل مردانگی، مثل لوطی‌گری، مثل حال و هوای چنگ، مثل... و لاش کن! نه، نه، توی تو، دهنمکی آدم اعصاب خرد کنی است اما من خیلی کوچکش هستم.
خدایا، از وقتی خبر تعطیلی شلمچه را شنیدم حسابی دلم گرفت، نه به دلیل اینکه برای آن ندارم تا نگفتنی‌ترین حرفها را آنجا بزنم، بلکه به خاطر اینکه من مدتی دور دور و زمانی از نزدیک شاهد بودم که مسعود یک تنه نشریه‌های را به راه انداخت که حالا افتاد ازین هفته‌نامه کتخور است، ناظر بودم که چطور به راه افتاد، چطور شتاب گرفت، چطور اوج پیدا کرد و حالا چطور به تیر کین [..] از با در آمد، (هر چند شلمچه هیچوقت از با در نخواهد آمد) بدون آنکه یک ریال از کسی کمک یا وام بلاعوض بگیرد. با اطمینان سوگند می‌خورم، به خون همین شهدا قسم مسعود نه به جانمی وایسته بود و نه زیر بلط احداثاتی رفت، زیر بار حرف زور هم نرفت و خدا و کلی از کسی هم نترسید در تمام مراحل بهشت زهرا رفتن ششهای جمعه‌اش را هم ترک نکرد، در دست زمانی که همه در تکاپوی تنظیم مطالب و صفحه‌بندی بودند می‌دیدم مسعود عیب شد، داد من در می‌آمد که بایا این آدم کدام چمنم در ایست و زیر لب چند تا لیچار بارش می‌کردم و غر می‌زدم که بایا به خدا شهدا هم راضی نیستند کار این نشریه زمین بماند تا تو بروی بهشت‌زهر. اما مسعود می‌گفت من تیرهای نشریه را آنجا انتخاب می‌کنم، البته من که این حرفها توی کتم نمی‌روم، هر چند اعتقاد راسخ دارم نشریه را مسعود یا من و دیگران آماده نمی‌کردیم، حداقل صفحه چنگش که اینطور بود، نشریه صاحب دیگری داشت که... از این مقوله بگذریم که گفتن ندارد، به قول بزرگساکان: «عقل غلبه کرده است و تو می‌بینی و من دانی که این غلبه از صدر تا ذیل این سرزمین را در خود فرو پوشانده است، پس چرا عاشقانه سخن می‌گوییم؟ عصر عصمر ایماحمد است نه ابوالحسن...»

برادران، خواهران! شلمچه هر چه بود و هر چه هست شاید دیگر به تاریخ پیوسته باشد، هر چند بنده حتی یک نفر را که به اندازه مسعود غیرت وارد شدن به این میدان و سالم ماندن و درانه چنگین را داشته باشد نمی‌توانم اما امیدوارم که رنگ غیرت جوانهای مثل او هنوز تشخیه‌ها است.
شلمچه نیامده بود بماند که حالا بخوراهم برای رفتن زاری و فریاد «آزادیا» سر شده، مسعود و هر چه او وارد دمر که شلمچه شدیم که برویم، این را کسانی که سالها پیش از شلمچه پر کشیدند به ما آموزش داد، فکر می‌کنید با بیعت شلمچه و با هر نشریه مخالف دیگری به امال و اهداف خود نزدیکتر می‌شود و حرفی کفایت با شستن مغلوب می‌شود که خوانده‌اید، شلمچه کاری را کردی بود بکنده کرد، بیشتر از اندازه‌اش هم کرد و از آن بابت همه در مقابل شهدا و اسامان سرافراز هستیم. این

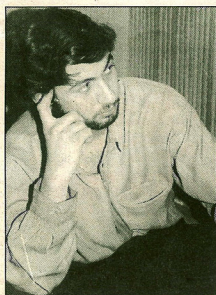
شلمچه کربلای چهارم بود
شلمچه من و مغان و رشتن بود
شلمچه مقلن هزاران عاشق بود
شلمچه این عشق اعتقاد بود
شلمچه این عشق با فراموش بود
شلمچه تیر تیر تیرهای ولایت بود
شلمچه درسی از آن آخر عشق بود
شلمچه کجا بود؟
شلمچه من به مدالت مشغول بودم
شلمچه من به زیادت مشغول بودم
شلمچه من به تجارت مشغول بودم
شلمچه من آن شب چنگاوری می‌ریختم
شلمچه من در آن مجلس توجیه مغان می‌نشستم
شلمچه من در آن مجلس توجیه مغان می‌نشستم
شلمچه من در آن مجلس توجیه مغان می‌نشستم
شلمچه من در آن مجلس توجیه مغان می‌نشستم
شلمچه من در آن مجلس توجیه مغان می‌نشستم

اگر می‌فروشی همان به که با زوی خود را، اما قلم را هرگز

● جلال آل احمد

آخرین سخن

● سید عبدالجواد موسوی



عکس آن قلم‌باز که بباخت هر چه بودش

و نمانده هیچ‌اش الا هوس قمار دیگر
اصلاً غیر منتظره خبر تعطیلی نشریه شلمچه را می‌گویم. تازه
زودتر از اینها انتظار شش‌پنن چیزی را داشتیم. و تمجید از
این است که چرا انقدر دیر؟ یعنی خضرات تا به حال نهمیدید
قدرت خطر را احساس کنند؟ یعنی خضرات تا به حال نهمیدید
بودند که شلمچه وابسته به هیچ حزب و گروه و جناحی نیست؟
فهمیدن چنین نکته‌ای که هوش بسیاری طلب نمی‌کرد. پس چرا
اینقدر دیر؟ و گرچه از قدیم گفته‌اند ماهی را هر وقت از آب بگیروی
می‌میرد، اما باز هم اهل قدرت تا کاهدان زده‌اند. بگیریم که نشریه
شلمچه برای ادب در محاق توقیف بماند. با میرشاک و دهنمکی و
موسوی‌ها و جعفریان و رضا برنجی و دیگر دیوانگانی که هر بار
دست به قلم برند خوابِ دردان و چپاولگران بی‌تامل و تشنگان
قدرت و روشنفکران غرب‌زده را آشفته می‌کنند چه می‌توانند کرد؟
کشتن آنها؟ این‌ها هم چاره‌کار نیست. چرا که در طول این سال
شلمچه کار خودش را کرده است. و به زودی از هر گوشه‌ای این
سرزمین میرشاک‌ها، برنجی‌ها، جعفریان‌ها و دهنمکی‌ها سر سر
خواهند آورد و تا زمین را از لوث وجود قدرت‌پرستان پاک نکنند از
پای نخواهند نشست. آیا قدرت‌پرستان چنین نکته‌ای را در
نیافته‌اند. در یافته‌اند و نیک هم می‌دانند که درگشان در رسیده
است و این تلاش‌های بی‌بوده نشان زوال آنهاست که گفت:
زان پیش که دستم با قلم و بند مرگ

آخر کم از آن که دست و پای بی‌زنی

□ باور کنید نه تنها از تعطیلی نشریه شلمچه ناراحت نیستیم بلکه از
شادی در پوست نمی‌کنیم. مگر نه اینکه باعث و بانی تمامی
محبت‌های این کرهٔ آسقلات همین شلمچه‌ای‌ها هستند؟ مگر نه
اینکه مانع توسعه و پیشرفت و مدنیت و ترقی و تمدن همین
شلمچه‌ای‌ها هستند؟ پس چه بهتر که این مانع از سر راه برداشته
شود تا قدرت پرستان با احتیاط‌های میلیاری، با وام ستاندن از
مصدق‌المللی پول، با تاسیس سدهای یادام یک بار مصرف،
با تبلیغ دوجورخه‌سوار برای پائون، با سبتمای روشکسته وطنی،
با هفتنامه‌های بزرگ کرده دوره گرد، با بدیل موسیقی دارپوش و
ابی و ستار و سندی و اکبر گلبا، با برنامه‌های توسعه جهان سوم و
مهرزاد هزار برنامه بی‌نظیر دیگر، این سرزمین را به دروازهٔ
تمدن بزرگ!! برسانند. خداکند مسعود دهنمکی هم خیال نشریه
در آوردن و کار فرهنگی را برای همیشه از سر بیرون کند تا ببینیم
مدعیانی که امثال او تنها مانع پیشرفت این مملکت می‌دانند چه
گلی به سر این سرزمین خواهند زد.

□ در پایان از همه عزیزانی که نسبت به صفحهٔ ادب و هنر لطف
داشتند و با نامه‌هایشان این حقیر را مورد لطف قرار می‌دانند
تشکر می‌کنم و تمنا می‌کنم که با خدای بزرگ می‌سپارم. باقی آنچه را که
می‌خواستم بگویم از زبان سید فرحانی و جلال آل احمد بشنویم.
با علی خدا.

انسان مشو ۱۲- اگر می‌فروشی
همان به که با زوی خود را، اما قلم
را هرگز ۱۵- حتی تن خود را و
نه هرگز ۱۶- که به تن خود
غلام باشی که خلقت آخرین پدر
ماست اما نه به کلام که خلقت
اولین است ۱۷- اگر چاره از
غلام بودن نیست غلام آن کس
باش که آن حرف‌ها و این کلمات
و این قلم را فریاد ۱۸- نه غلام
انکس که تو بیاضی را به این
ابزار سوداگنی و او بخرد ۱۹- نه
این است که حق در همه جا یکی
است و به هر زبان که نویسد؟
۲۰- نه این است که به هر
سوزنازگاری ملکوت آسمان را
نمازگزار دهی و دل هر آدمی را
که بیازاری دل پسر انسان را؟
۲۱- نه زبیر که پدر مرا نفرستاد تا
حکم کنم و فریضه بگزارم بلکه

کلام تو ای کاتب همچون گل
باشد که چون شکفت بویید و دل
جوید و سپس که بزمرد صد دانه
از آن بماند و بپراکند ۱- نه
همچون خار که در پای مردمان
خلد و چون از بیخ بترکی هیچ
نماند ۲- و اگر نه این همت
داری، همان از خار و خشک
بیاورد که با همه ناهنجاری این
را شاید که اجاق مردمان گرم
کند ۳- هر یک از شما همچون
چاه باشد در آن هزار دلو از آن
برکشند خشکی ننیدید و اگر
هزار دلو در آن ریزند لبریز
نشد ۴- نه همچون جام که به
یک جرعه نوشند و به چند قطره
لبریز کنند ۵- دل شما عمیق
باشد و سینه شما فراخ تا کلام
در آن فرو رود و هرگز تنگی
ننیدید ۶- چنان باشد که در گنج

نوبت ز ناکسان شما نیز بگذرد...

● سیدالدین فرغانی

هم رونق زمان شما نیز بگذرد

هم هرگز بر جهان شما نیز بگذرد

بر دولت آشیان شما نیز بگذرد

وین بوم معنیه از پی آن تا کند خراب

بر بماغ و بوستان شما نیز بگذرد

باد خزان تکبیه ایام، ناگهان

بر حلق و پردهان شما نیز بگذرد

آب اجل که هسته گلوله‌گیر خاص و عام

این تیزی سنان شما نیز بگذرد

ای تیغستان چو نیزه برای ستم دراز

بیداد قلعه‌ان شما نیز بگذرد

چون داد عادلان به جهان در، بقا نکرد

این موعو سگان شما نیز بگذرد

در جهلکده، چو غرش شیران گذشته و رسم

گرد سم خران شما نیز بگذرد

آن کس که اسب داشته فبارش فرو نشسته

هم بر چرافردان شما نیز بگذرد

بادی که در زمانه بسی شجعه‌ها بکشته

ناچار کاروان شما نیز بگذرد

زین کاروانسرای، بسی کاروان گذشته

تأثیر اختران شما نیز بگذرد

ای مفسخر به طالع مسعود خویشتن

نوبته ز ناکسان شما نیز بگذرد

این نوبت از کسان به شما ناکسان رسید

بعد از دو روز از آن شما نیز بگذرد

بیش از دو روز بود از آن دگر کسان

تا سختی کمان شما نیز بگذرد

بر تیر جورتان، ز تحول سپر کنیم